خشونت

نوشتهٔ هانا آرِنت
ترجمهٔ عزت‌الله فولادوند

شرکت سهامی انتشارات خوارزمی

هانا آرنت
Hannah Arendt
خشونت
ON VIOLENCE
چاپ متن انگلیسی هارکورت بریس، ۱۹۷۰ م.
چاپ اول ترجمهٔ فارسی دیماه ۱۳۵۹ هـ. ش. ــ تهران
چاپ و صحافی، چاپخانهٔ سپهر
تعداد ۳۳۰۰ نسخه
حق هرگونه چاپ و انتشار مخصوص شرکت سهامی انتشارات خوارزمی است.

فهرست

پیشگفتار مترجم	۵
فصل اول	۱۳
فصل دوم	۵۴
فصل سوم	۸۶
ضمائم	۱۲۹
ضمیمهٔ ۱	۱۲۹
ضمیمهٔ ۲	۱۳۰
ضمیمهٔ ۳	۱۳۳
ضمیمهٔ ۴	۱۳۶
ضمیمهٔ ۵	۱۳۸
ضمیمهٔ ۶	۱۴۱
ضمیمهٔ ۷	۱۴۲
ضمیمهٔ ۸	۱۴۳
ضمیمهٔ ۹	۱۴۴
ضمیمهٔ ۱۰	۱۴۵
ضمیمهٔ ۱۱	۱۴۶
ضمیمهٔ ۱۲	۱۴۸
ضمیمهٔ ۱۳	۱۴۹

ضمیمهٔ ۱۴ ۱۵۰
ضمیمهٔ ۱۵ ۱۵۱
ضمیمهٔ ۱۶ ۱۵۳
ضمیمهٔ ۱۷ ۱۵۵
ضمیمهٔ ۱۸ ۱۵۶

پیشگفتار مترجم

ازکهنترین روزگار، هرگاه سیمای‌گیتی در نظر آدمی به‌مشاطه‌گری نیازمند شده و چنین نموده که کار از هر حیلت دیگر درگذشته است، فرزندان آدم یا به کارزار روی آورده‌اند و یا سر به‌طغیان برداشته‌اند. به‌این سبب، جنگ و انقلاب را شاید بتوان از نخستین تجربه‌های انسان در رویاروئی با امور واقعی جهان دانست که با طلوع تاریخ بشر آغازگشته است و نه تنها در همهٔ دورانها مقوم سرگذشت او بوده بلکه سرنوشت وی را رقم زده است. هرگاه انسان از زندگی و نیروی آفرینندهٔ آن نومید شده، به‌مرگ توسل جسته است یا خواسته باگذشتن از جان، دمی تازه از راستی و داد در پیکر دنیای خویش بدمد و بمیرد تا دیگران زنده بمانند و یا جان دشمن را بستاند و بمیراند تا خود زنده بماند. بدین‌سان، عاطفه دوستی و حب‌حیات بر منطق دشمنی تکیه زده و بر مرکب مرگ قائم شده است و آن ایمان چیرگی‌ناپذیر به‌همبستگی ابناء نوع که بناست پریشانی دلها را به‌جمعیت خاطر و تلخی کابوس تنهائی را به‌شیرینی وفاق تبدیل کند، به‌خشونت پناه برده است تا بلکه از این راه سردمان را به‌یکدیگر، رفتگان را به‌بازماندگان و زندگان را به‌ناآمدگان پیوند دهد و با جادوی خشونتگری، ازکینه، برادری و از قهر، مهر برویاند.

هر جنگ و هر انقلاب منطقی خاص خود داشته است و از برخورد نیروهائی که از برون و درون با یکدیگر در تعامل قرارگرفته‌اند برآمده است. چون احوال جهان پیوسته در دگرگونی است، بنابر این بندرت می‌توان چیزی یافت که تاکنون انگیزهٔ نبرد و شورش واقع نشده باشد و محال است موردی پیدا کرد که در آن نیروهای متخاصم چه از نظر کمی، چه از لحاظ کیفی و

چه از حیث ترکیب قوا عیناً مانند موردی دیگر باشند. علت جنگ و طغیان از یک سو وابسته به‌شرایط مکان و زمان است و از سوی دیگر مشروط به مفاهیم و اندیشه‌هائی که در هر عصر بر اذهان چیره می‌شوند و بر تلقی و برداشت مردم زمانه از تکلیف آدمی در برابر وضع موجود و آینده تأثیر می‌گذارند. حتی بسیار دیده شده است که اموری که دیروز شرط صلح قرار گرفته بود امروز سبب ناآرامی گشته است و آنچه درگذشته به‌رفع نزاع کمک می‌کرد و خلق برای بدست آوردن آن تا پای جان ایستاده بودند اکنون باعث فتنه شده است و مردم تا برانداختن آن قصد از پای نشستن ندارند. این امر از یک طرف همانگونه که اشاره شد نتیجهٔ منطق خاص حاکم بر احوال درونی و اوضاع برونی بشر در هر جا و هر زمان است و از طرف دیگر محصول رویدادهای پیش‌بینی ناپذیر. اما به‌هرحال آنچه در همهٔ جنگها و طغیانها وجود داشته است و تاکنون چاره‌ای برای از میان بردن آن یافت نشده خشونت است. اعم از اینکه جنگ و انقلاب را برایند تضادها یا تناقضات درونی هر عصر بدانیم و ضرورت تاریخ را حاکم برافکار و اعمال بپنداریم یا بعکس رویدادها را تابع بخت و اتفاق بشمار آوریم و نه تنها تقدیر را نفی کنیم بلکه تدبیر را هم درکار بشر بی‌تأثیر جلوه دهیم، از تصدیق این نکته‌گزیری نیست که تنازع و ستیز جزء انفکاک‌ناپذیر سرگذشت آدمی است و ستیزه‌جوئی به‌خشونتگری می‌انجامد.

پس خشونت از یک سو مابه‌الاشتراک جنگ و انقلاب است و بی‌آنکه تمایزی بین حقانیت مدعیات دوطرف بگذارد ناظر بر هر وضعی است که در آن معارضه وجود داشته باشد و از سوی دیگر نظر «واقع‌بینان» را با اندیشهٔ اصحاب ایده‌ئولوژیهای گوناگون پیوند می‌دهد. خواه کسی صرفاً به «امور واقع» توجه داشته‌باشد و تبیین حقایق را کاری بیفایده بشمرد و خواه این امور را فی‌حدذاته انبوهی بیمعنا از رویدادها و چیزها بداند و معتقد باشد که باید به‌یاری مفاهیم و در چارچوب ایده‌ئولوژیها روند این حقایق و قوانین حاکم بر آنها راکشف کرد و در عمل و اندیشه راهنما قرار داد، به‌هرحال باید خشونت و خشونتگری را به‌عنوان پدیداری انکارناپذیر درگیتی بحساب بیاورد و در علت و ماهیت و آثار آن در احوال بشر به

تأمل بپردازد.

کتابی که اکنون در برابر خوانندگان است به‌همین منظور نوشته شده است. نویسندهٔ آن خانم هانا آرنت اصلاً از مردم آلمان بود که در ۱۹۰۶ در شهر هانور[1] بدنیا آمد و پس از آموزش مقدماتی، در دانشگاههای ماربورگ[2] و فرایبورگ[3] به‌تحصیل فلسفه پرداخت و از محضر استادانی چون مارتین هایدگر[4] و ادموند هوسرل[5] و کارل یاسپرس[6] که جملگی از بزرگان فلسفهٔ غرب بشمار می‌روند بهره برد و سرانجام از دانشگاه هایدلبرگ[7] به گرفتن درجهٔ دکتری در فلسفه کامیاب شد. پس از مهاجرت به‌امریکا در ۱۹۴۰، خانم آرنت در دانشگاههای معتبر آن کشور مانند پرینستن و کالیفرنیا و کلمبیا و شیکاگو به‌تدریس پرداخت و همچنان به‌تحقیقات فلسفی ادامه داد. اغلب آثار او در فلسفه سیاسی است و در آنها مسائلی که انسان قرن کنونی در زمینهٔ اندیشه و کردار سیاسی با آن روبروست با توجه به‌سنت فلسفی مغرب‌زمین و مفاهیم جدید و مأثور و دگرگونیهای فکری و اجتماعی، مورد سنجش قرارگرفته است. آخرین نوشته‌اش رساله‌ای مفصل است در تحلیل فلسفی ذهن[8]. مضمون این اثر به‌دعوت دانشگاه ابردین[9] در اسکاتلند و از محل موقوفات ادام گیفورد[10] به‌صورت دوسلسله سخنرانی در بهار ۱۹۷۳ و بهار ۱۹۷۴ از سوی خانم آرنت ایراد شد. دعوت به‌ایراد این سخنرانیها افتخاری استثنائی بود و کافی است تنها به‌نام چندتن از دانشمندان و فیلسوفانی مانند ویلیام جیمز[11] و هانری برگسون[12] و الفرد نورث وایتهد[13] و جان دیوئی[14] و گابریل مارسل[15] و اتین ژیلسون[16] که در سالهای پیش چنین امتیازی نصیبشان شده بود توجه کنیم تا اهمیت آن معلوم گردد. بخش اول

---

1. Hanover 2. Marburg 3. Freiburg
4. Martin Heidegger 5. Edmund Husserl
6. Karl Jaspers 7. Heidelberg
8. H. Arendt, *The Life of the Mind*, Vol. 1: *Thinking*, Vol. 2: *Willing*. Harcourt Brace Jovanovich, New York and London, 1978.
9. Aberdeen 10. Adam Gifford 11. William James
12. Henri Bergson 13. Alfred North Whitehead
14. John Dewey 15. Gabriel Marcel
16. Etienne Gilson

سخنرانیهای خانم آرنت در مجلدی به‌نام «اندیشه» و بخش دوم آن در کتابی زیر عنوان «اراده» پس از مرگ وی انتشار یافت. هر دو اثر حاکی از تحقیقات عمیق و بینش فلسفی بدیع نویسنده است. قرار بود سومین سلسله از این گفتارها تحت عنوان «داوری» در ۱۹۷۶ ایراد و سپس در مجلدی دیگر منتشرگردد که اجل مهلت نداد و در ٤دسامبر ۱۹۷۵ در شبی که جمعی از دوستان در خانهٔ خانم آرنت در نیویورک گرد آمده بودند، به بیماری قلبی درگذشت.

چون می‌گویند بهترین ثناها آن است که بر زبان خواص جاری شود، بی‌مناسبت نیست شرحی را که یکی از بزرگترین فیلسوفان این قرن کارل یاسپرس دربارهٔ خانم آرنت در «زندگینامهٔ فلسفی[1]» خود نوشته است برای آگاهی خوانندگان نقل کنیم تا به‌مقام انسانی او بیشتر توجه حاصل شود. پیش از نقل‌قول از یاسپرس، متذکر می‌شویم که این شرح مربوط به‌سال ۱۹۲۵ یعنی بلافاصله پس از شکست آلمان هیتلری و نخستین روزهائی است که ارتش امریکا بعد از اشغال هایدلبرگ به‌یاسپرس و دیگر استادان دانشگاه معظم و قدیمی آن شهر که به وسیلهٔ مقامات نازی از تدریس و تألیف ممنوع شده بودند، اجازه داد دوباره آزادانه به‌فعالیت بپردازند. اینک نوشتهٔ کارل‌یاسپرس راجع به‌خانم آرنت:

> در مواجهه با این مسائل تازه، هانا آرنت‌بلوشر[2] که سهر دیرینش حتی باگذشت دهها سال به‌سردی نگرائیده بود به‌من و همسرم بسیار کمک کرد. همبستگی فلسفی و انسانیش یکی از زیباترین

---

1. Karl Jaspers, *Philosophische Autobiographie*, R. Piper & Co., 1977, pp. 80-1.

از این کتاب دو ترجمه به انگلیسی موجود است که هر یك در مجموعه‌ای جداگانه از آثار یاسپرس چاپ شده است. مشخصات این دو کتاب چنین است،

Karl Jaspers, *Philosophy and the World, Selected Essays*, tr. E. B. Ashton, Henry Regnery Co., Chicago, 1963, pp. 273-4.

The Philosophy of Karl Jaspers, tr. Paul Arthur Schilpp and Ludwig B. Lefebre, Open Court Publishing Co., La Salle, Illinois, 1957, pp. 66-7.

۲. Hanna Arendt-Blücher. هاینریش بلوشر شوهر خانم آرنت بود که در اینجا نامش به اسم خانوادگی او افزوده شده است.

تجربه‌های آن سالهاست. او از نسل جوان به‌ما سالخوردگان می‌پیوست و آنچه تجربه کرده و آموخته بود برایمان به‌ارمغان می‌آورد. آرنت که از ۱۹۳۳ از آلمان مهاجرت کرده و جهان را گشته بود و به‌رغم دشواریهای بی‌پایان همچنان دلی زنده داشت، وحشت بنیادین سایه‌افکن بر یک هستی‌گسیخته از اصل و دیار و محروم از کلیهٔ حقوق و محکوم به‌وضع غیرانسانی آوارگی را نیک می‌شناخت. کوشیده بود پایگاهی برای خود بیابد و همیشه هم‌پایگاهی داشت، ولی بجز سابقهٔ محبت و وظیفه‌ای که در هرزمان برعهده می‌گرفت، هیچ موضعی چنان مفتونش نساخته بود که بی چون و چرا و مطلقاً در نظرش مقبول بیفتد. چون از استقلال درونی بهره می‌برد، سراسر جهان را وطن خویش می‌شمرد؛ و چون به نیروی بیمانند قانون اساسی امریکا (و اصل سیاسی آن که به‌هرحال نسبت به‌اصول دیگر همچنان برتر مانده است) ایمان می‌ورزید، تابعیت آن کشور را پذیرفته بود. من درگذشته هرگز نتوانسته بودم بدان خوبی که او به‌من آموخت به این دنیائی که بزرگترین کوشش برای دستیابی به‌آزادی سیاسی در آن صورت می‌گرفت بنگرم و همچنین بنیان دستگاههای یکه‌تاز را ببینم. اگرگهگاه اندکی تردید نشان می‌دادم تنها بدین سبب بود که وی هنوز مقولات فکری و شیوه‌های پژوهشی و بینشهای ماکس‌وبر[1] را اختیار نکرده بود. از ۱۹٤۸ به‌بعد او به‌کرات به‌دیدار ما می‌آمد، هم برای بحثهای عمیقی که داشتیم و هم برای حصول اطمینان از وفاقی که با روش عقلی قابل تعریف نیست. با وی می‌توانستم بار دیگر به‌شیوه‌ای به‌گفتگو بنشینم که با اینکه همهٔ عمر آرزومندش بودم، اما از روزگار جوانی بجز با آنانکه از همه به‌من نزدیکتر و در سرنوشتم شریک بودند، فقط حقیقتاً با عده‌ای قلیل برایم دست داده بود: بحثی که در آن پرهیز و احتیاط و بیم‌گزافه‌گوئی نیست زیرا که

1. Max Weber

تورا دوباره به‌راه درست باز خواهندگردانید و ممکن است حتی در این لغزش به‌نکته‌ای با ارزش برسی؛ مباحثه‌ای که درکشاکش اختلاف رأی انجام می‌پذیرد و به‌رغم فاصلهٔ عمیق عقاید، اجازه می‌دهد که در فراخنای‌گونه‌ای مهربانی، بدون‌آنکه محبت سست شود، اختلافات آشکارگردند؛ گفتگوئی که در آن هر یک دیگری راکاملاً آزاد می‌گذارد و خواستهای انتزاعی پایان می‌پذیرد چون اینگونه خواستها در برابر وفای حقیقی خاموش می‌شود.

گفتیم که درکتاب حاضر موضوع بحث تحقیق در چیستی و چرائی و پی‌آمدهای خشونت است اما این نکته را نیز باید بیفزائیم که غرض از این بحث محکوم کردن خشونت نیست. با اینکه درعواقب مصیبت‌بار خشونتگری تردید نیست و بنابر این هیچ کس نمی‌تواند مگر به‌بهانهٔ دفاع از برخی اصول عالی حکم به‌درستی آن دهد، اما با توجه به‌اهمیت غریزه‌ها درطبیعت آدمی و نقش خطیر هیجانات در زندگی، از واقع‌بینی بدور خواهد بود اگر بخواهیم خشونت را بالمره محکوم کنیم و خواهان طرد آن از قلمرو رفتار بشرگردیم. فزون بر آن، در زندگی مواردی پیش می‌آید که به‌گفتهٔ نویسنده «خشونت، یعنی مبادرت به‌عملی بدون بحث وگفتار و بدون اندیشیدن به‌نتایج، تنها راهی است که بتوان ترازوی عدالت را دوباره به‌حال ترازمندی درآورد.» به‌بیان دیگر، خشونت ممکن است از عواطف عالی سرچشمه بگیرد و هدفی والا داشته باشد.

لسینگ[1] نویسندهٔ بزرگ قرن هجدهم آلمان معتقد بود انسان برای عمل خلق شده است نه برای استدلال و اگر اندیشه‌ای را برمی‌گزیند بدین سبب است که می‌بیند تفکر هم شیوه‌ای دیگر برای حرکت آزادانه در دنیاست. به‌این اعتبار، خشونتگری را نیز مانند هر عمل دیگر می‌توان نمایانگر اشتیاق و نیاز آدمی به‌حرکت، بویژه حرکت آزاد دانست و زبان به‌ستایش آن‌گشود. اما تجربه نشان می‌دهد که بدبختانه یا خوشبختانه خشونت با وجود تأثیر سریع و حتی آنی در تأمین برخی نظرها، برای رسیدن به‌هدفهای دراز مدت مؤثر نیست. بهترین نمونهٔ این امر اقتدار و مشروعیت

1. G. E. Lessing

دولت است که نویسنده بحثی مبسوط بدان اختصاص می‌دهد و نتیجه می‌گیرد که اعمال خشونت از طرف دستگاه حکومتی نه تنها کمکی به‌تحکیم مبانی اقتدار دولت نمی‌کند، بلکه موجب بی‌حرمتی به‌قوانین و سست شدن پایه‌های دولت می‌شود.

بعضی بر این نظرند که خشونت انقلابی دارای رسالتی مقدس است، رسالتی که انسان پای درگل و نازپرورده را به‌شهسوار راستی و رهرو چالاک طریق دوستی و مردمی مبدل می‌سازد. این مدعا یادآور آن دوبیت زیبا در مثنوی است، آنجا که مولانا می‌فرماید:

نیم جان بستانـد و صدجان دهـد　　آنچه در وهمت نیاید آن دهـد
گـرنـدیـدی سود او در قهـر او　　کی شدی آن لـطف مطلق قهرجو

اما اینجا سخن از حق تعالی است و برای انسان خاکی ممکن نیست مشیت خداوندی را قیاس از خویش بگیرد. شاید بتوان‌گفتهٔ خانم‌آرنت را تصدیق کرد که خشونتگری معلول ناکام ماندن قوه عمل در جهان ماست و سرطان دیوانسالاری و قدرت بی‌نام دیوانیان و کلانی دستگاههای حکومتی، مردم سرگردان و ناکام اجتماعات جدید را به‌خشونت می‌انگیزد و اگر به مردم فرصت عمل و مشارکت در امور عام داده شود، بنیان اقتدار دولت سالمتر خواهد ماند و انگیزهٔ خشونتگری کاستی خواهدگرفت. اما جز با اعتقادی بی‌چون وچرا به‌هگل و دیالکتیک تاریخ و پذیرش بی‌قید و شرط رسالت فرزندان در برابر پدران در واژگون ساختن نظامات کهن وگام نهادن به‌فرداهای خونین خوش آغاز و اغلب بدفرجام، از اذعان بدین نکته‌گزیری نیست که قهر و لطف ضد یکدیگرند و آنکه باد بکارد، توفان درو خواهد کرد و از خشونت کینه می‌روید و از مهر، دوستی.

عزت‌الله فولادوند

۳۱ شهریور ۱۳۵۹